

پیرامون علم و عرفان

فضل الله رضا

نقش استدلال

ما، موجودات به اصطلاح متفکر روی زمین، می‌خواهیم جهان طبیعت و هر چه را که در آن است بشناسیم و روابط پدیده‌ها را در یابیم. برای چنین شناختی دو راه اصلی، یکی حواس و احساسات مبتنی بر تجربه و دیگری تفکر و آفرینش ذهنی، در پیش داریم. البته عملاً ما هر دو راه را می‌پیماییم و نتیجه‌ها را با هم تلفیق می‌کنیم و از همان دوران کودکی، رفته رفته، حواس ما در شناخت و آزمایش جهان با تفکرمان تا اندازه‌ای هم آهنگ می‌شود.

به عنوان مثال از گذشته‌ای دور آموختیم که از نقطه‌ای بر سطح زمین خانه و یا کشتزار، می‌توان تنها یک خط به موازات خط مستقیم دیگری در همان سطح رسم کرد. این مایه احساسی و تجربی، با خرد و تفکر در هم آمیخته و کم کم هندسه اقلیدسی را به وجود آورده است. هندسه اقلیدسی، سازمان منطقی استوار و بی‌خدشه‌ای دارد که در مدت بیش از ۲۰۰۰ سال مانند امپراتور و شهریار جاویدی بر مکتبهای عقلی ما حکمرانی می‌کند. هیچ سلسله پادشاهی و فرماندهی در هیچ سرزمینی، چنین پابندگی

نداشته است. هندسه اقلیدسی با عدالت و برابری محض حکومت می‌کند و ازینروست که اهل علم - که نوعی منطق علمی، نظیر استدلال هندسه مذکور را به کار می‌گیرند - کمتر در بنیاد مسائل علمی با هم اختلاف نظر دارند و نا هم آهنگی نگرشهای خود را به وجه روشنی تجزیه و تحلیل می‌کنند.

حس و تجربه زمینی ما، این نقش استدلالی هندسه مسطح را تأیید کرده است و ما بر مبنای تجربه شخصی بر زمین مسطح، به این نقش خرد بنیاد گرویده ایم. البته این تلفیق و تعمیم احساسی از دید علمی و منطقی گسترده تر ریاضیات ناب^۱، بدون گرفتاری نیست؛ مثلاً روی سطح کره خط مستقیم وجود ندارد و مفهوم خطوط موازی، بحث دیگری را مطرح می‌سازد که بایستی بر مبنای هندسه کروی به آن نگریست. می‌توان این فرض را در ریاضیات ناب بکلی نادیده گرفت و سازمان منطقی دیگری به وجود آورد که بر اساس آن بتوان از یک نقطه، بیش از یک خط به موازات خطی مفروض ترسیم کرد. به سخن دیگر، می‌توان برج عاج هندسه منطقی دیگری را، جدای از هندسه اقلیدسی، ساخت که بر جای خود استوار بماند و پایبند تجربه احساسی ما روی زمین نباشد، و اصولاً ضرورتی هم ندارد که ساختارهای تفکر انتزاعی با تجربه محسوس، همگام باشد. از مقدمه بالا نتیجه می‌گیریم که هر مکتب علمی، بر بنیاد مفروضات معینی قرار دارد و بدون توجه به آنها نمی‌توان نتایج یک بخش علمی را به بخشهای دیگر تعمیم داد.

رده‌بندی مقدماتی معارف

اگر بخواهیم طبقه‌بندی ساده‌ای را برای بخشهای مختلف دانش و هنر تدوین کنیم باید بگوییم، در جهان معرفت، شعر و هنر ناب از آزادی خاص برخوردارند. شاعر، هر چه دلش بخواهد می‌گوید و شنونده نیز در تفسیر شعر، آزادی عمل دارد. ریاضیات ناب از همه معارف دست و پاگیرتر است. بدین سان که گوینده و شنونده باید از نظام معینی پیروی کنند.

می‌توان گفت که در درجه‌بندی مقدماتی دانشها، هر چه به ریاضیات ناب نزدیکتر شویم نظام منطق و خرد نیز آشکارتر می‌شود - ولی نه به آن معنا که مجال آفرینندگی از دست بیافتد. تقسیم‌بندی زیر، جنبه قاطع و بایستگی ندارد و شاید بعضی خوانندگان را به کار آید. در اینجا برای سهولت مکالمه با این دسته از خوانندگان، ترتیب زیر را در میان می‌گذاریم:

۱. شعر ناب و هنر آزاد، ۲. نظمها و هنرهای نظم‌پذیر، ۳. اعتقادات روحانی و عرفانی، ۴. علوم اجتماعی، ۵. علوم پزشکی و مهندسی، ۶. علوم طبیعی و زیست‌شناسی، ۷. فلسفه باورهای روحانی و عرفانی، ۸. فلسفه دین‌گرایان، ۹. فلسفه خردگرایان، ۱۰. ریاضیات کاربردی، ۱۱. ریاضیات ناب.

در تمام این مدارج معرفت، مجال آفرینندگی و نوآوری وجود دارد - در هر بخش از معارف و در همه حال، سخن را می‌توان آراسته و زیبا جلوه داد. سادگی و جمال به معرفت جلا می‌دهد. در معرفتهای نزدیک به شعر و هنر ناب، زیبایی بیشتر جنبه فردی، محلی و احساسی دارد، و از نیروی اختلاف سلیقه زیاد است. اما در معارف نزدیک به ریاضیات ناب، نقش زیبایی پاینده‌تر و عمومی‌تر و جهان‌شمولتر است؛ و از اینجاست که شعر حافظ برای ما ایرانیان بسیار زیباست، ولی ممکن است ترجمانی آن برای قومی دیگر، زیبایی خود را از دست بدهد. در صورتی که در یک مثلث قائم‌الزاویه به اضلاع a ، b و وتر c ، می‌بینیم که تساوی $c^2 = a^2 + b^2$ ، یک رابطه زیبای جهانی است و جنبه احساسی و سلیقه‌ای ندارد، که کسی بیسندند و یا دیگری آن را زشت بشمارد.

نقل مفاهیم و زبان

در نقل مفاهیم از گوینده به شنونده یا از فرستنده به گیرنده، به زبان مشترک نیاز است. زبانها هم عموماً از الفبا (حرفها) تشکیل می‌شوند، از اجتماع حروف نیز واژه‌ها به وجود می‌آیند و بدین ترتیب دستور زبان در ساختار جمله‌ها مسجل می‌گردد. برای مثال الفبای زبان اعداد، ارقام ۰، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹ هستند که واژه‌های عددی از تلفیق و

محاسبات آنها به دست می‌آیند. دستور زبان حساب نیز مانند کاربردهای چهار عمل اصلی مشخص و معین است.

زبان فارسی امروزی زبانی بسیار رسا، شیوا و نرم آهنگ است که از آمیزش دو زبان نیرومند تازی و دری به وجود آمده است. گاهی می‌خواهم توانمندی زبان فارسی و توانایی گسترش و پایداری آن را به رستم تهمتن تشبیه کنم که پدرش زال، فرزند سام نریمان، از ایران بود و مادرش رودابه، دختر مهراب کابلی، از نژاد تازی. باری، ریشه‌های هند و اروپایی زبان ما هر چه باشد، قدر مسلم، زبان فارسی کنونی همچنان مانند تهمتن نیرومند است.

رابطه مفاهیم و واژه‌ها در زبانهای علمی، غالباً، یک به یک است. یعنی عدد پنج تنها یک معنی را افاده می‌کند، نه کم و نه بیش. در شعرهای ساده، مانند اشعار شاهنامه فردوسی نیز رابطه واژه‌ها با مفاهیم، غالباً صریح و یک به یک است.^۱

عرفان و جبر و مقابله

از زمانی که هندیان و ایرانیان جبر و مقابله را کشف کردند افزایش علائم و نمادها، میدان حساب را گسترش داد و مثلاً وقتی رابطه $c^2 = a^2 + b^2$ را می‌نویسیم، a ، b و c ، می‌توانند مقادیر عددی گوناگونی را شامل شوند و حتی گاهی هم جدولی از اعداد و اعمال ریاضی، مانند ماتریسها، را در دل خود جای دهند.

اجازه می‌خواهم تا نکته‌ی نوی را، که حاصل ذوق و نگاه علمی نویسنده به شعر عارفانه فارسی است، با خوانندگان در میان بگذارم.

شعر عارفانه فارسی، همتای کشف و گسترش جبر و مقابله در عالم ریاضیات است. یک واژه عارفانه مانند «می»، «او»، «در» و یا «دل» همچون بت عیار، هر لحظه به شکل و

۱. رضا، فضل‌الله، «گفتار در ترجمه‌پذیری»، حدیث آرزومندی (مقالات فرهنگی و ادبی)، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴ ش، صص. ۱۲۹-۱۴۰.

معنایی در می آید تا مناسب با محتوای سخن گوینده و جوّ زمان باشد. عالم ناآشنای با ادب و عرفان ممکن است اصرار ورزد که چرا دیگران بهبوده آب را گل آلود و مسأله ساده را پیچیده می کنند. وی معتقد است که «می»، آب انگور و «ساقی» سیم ساق، از همان نوع لولی ویش شورانگیز است که بر صفحه تلویزیون غرب دلبری می کند! در صورتی که زاهد پاکدامن حافظ دوست تاب ندارد که شاهد محبوب روحانی خود را همنشین با «می» و «ساقی» عشرتکده ها ببیند، او هم حق دارد اگر پافشاری کند که «می»، جز «ماء طهورا» چیز دیگری نمی تواند باشد:

یکی از عقل می لافد یکی طامات می بافد بیا کاین داوریا را به پیش داور اندازیم
(حافظ)

با پوزش می گویم که هیچ گونه دعوی دآوری در میان نیست، ولی پیشنهاد علم گرایانه من این است که «می» و «ساقی» حکم a و b را دارد. غنای این فرمول ریاضی مآب از آنجاست که در وادی هنر، هر کس آزاد است تا با ذوق و حال خودش شعر را تفسیر کند و آن آزادی در کارگاه هنر، که بند عقال را پاره می کند، همین است. اینکه شاعری در ۶۰۰ سال پیش «می» می خورده یا نمی خورده است، پرسشی ابتدایی است که به خصوصیات فردی وی باز می گردد و محتمل است که پژوهنده و تاریخ نویس، روزی در آینده روشن کنند که میل و اندیشه حافظ، وقتی شعری را می سرود، به جانب که و چه بوده است. اما کشفی چنین قاطع، که به نظر من بسیار بعید می آید، در دید علمی اهل علم تغییری ایجاد نمی کند. نمادها و اشارات عارفانه به ما مجال پرواز بیشتری می دهند؛ اینکه شمس الدین محمد حافظ، از دید دینداران به عصمت گرویده است یا نه، در تفسیر اهل علم کم تفاوت است:

تو و طوبی و ما و قامت یار فکر هر کس به قدر همت اوست
گرمن آلوده دامنم چه عجب همه عالم گواه عصمت اوست

تا هزار سال بعد از محمد بن موسی خوارزمی (متوفی نیمه اول قرن سوم هجری

قمری) کسی نمی‌دانست که در معادله $c^2 = b^2 + a^2$ ، هر یک از علائم آن ممکن است چیز دیگری جز اعداد ساده باشند، و قریب ده قرن پس از وی بود که اعداد موهومی، جدولهای ماتریس و قوانین تقارن، نظیر $BA=AB$ ، کشف شد. امروز قضیه فیثاغورس وسعت و دیدی گسترده‌تر از ۱۰۰۰ سال پیش یافته است، و حتی در فضاهاى هیلبرت^۱ (متوفی ۱۳۲۲ ه. ش. / ۱۹۴۳ م.) می‌نویسیم:

$$m^2 = a_1^2 + a_2^2 + \dots + a_k^2 + \dots$$

در شعر زیبای عارفانه فارسی، چرا باید زندانی «چهارمقاله» ها و «کشکولها» ی بعضی ادیبان قرنهای گذشته، یا بندی استدلال جزمی آزاد اندیشان «می» و «میخانه» بود؟ بایستی در فضای دلپذیر پرواز کرد:

در خرقة چو آتش زدی ای عارف سالك جهدی کن و سر حلقه رندان جهان باش

(حافظ)

وقتی آدمی به گلزار بهشتوار ادب فارسی و حدائق معلقه دست یافت بحث در زندگانی خصوصی معمار، رنگ می‌بازد. باید دید که ما از این بهشت چه بر می‌گیریم و به چه می‌اندیشیم. در اشعار با معانی یک به یک، داوری فرهنگها و مصححان درستتر و مناسبتر است. وقتی می‌خوانیم: «تهمت بیوشید بَبَرِیان»، بجاست که از پژوهندگان بیاموزیم که در زمانهای قدیم، «بَبَرِیان» چه نوع پوشش یا پوست و یا زرهی بوده است. اما در شعر عرفانی، جان آدمی عقاب آسا جویای پرواز است. اینکه حافظ در آن روز به طربخانه امیر مبارزالدین (حک. ۷۱۳-۷۵۹ ه. ق.) به گلستان و یا به مسجد رفته است، چندان مشکل‌گشای شورانگیزی نخواهد بود. ما امروز زنده‌ایم و شعر را چنانکه می‌پسندیم – البته به وجه معقولی که با فرهنگ ایرانی بخواند – تفسیر می‌کنیم و به کار می‌بریم.

ضرورتی ندارد که برداشت امروز ما از یک معادله جبری و یا شعری عارفانه، محصور در برداشت متفکران و هنرمندان قدیم باشد. کار حساب عددی پای‌بسته از جبر و مقابله آسمان‌نورد، جدا و

کاربرد نظم توصیفی، سوای پرواز شعر عارفانه است. تعبیر امروزی از جبر و مقابله خوارزمی، ژرفتر از برداشت ۱۰۰۰ سال پیش او است، و درگروی طاعت و معصیت وی نیست.

پرسش در چهارچوب دانش و در فضای شعر و هنر

در سرحد علم، پرسش دقیق میسر است ولی کار آسانی نیست. یک مسأله علمی باید در متن مفروضات آن علم باشد. جدول بندیها و زنجیرهای دانش، از آزادی عملی پرسنده می‌کاهد و اصولاً طرح یک پرسش نو، درست و بجا از عهده هر پژوهنده‌ای بر نمی‌آید. دیوید هیلبرت آلمانی، یکی از معاریف ریاضیدانان قرن نوزدهم - بیستم میلادی است که به طرح چند مسأله مهم ریاضی پرداخت و تنها حل آنها، قریب یک قرن از وقت علمای ریاضی جهان را به خود مصروف داشت. این‌گونه پرسشهای بنیادین در تاریخ علوم ریاضی کم‌مانند است.

در شعر و هنر، سؤالات بسیار آزادتر و آسانتر طرح می‌شوند، و البته پاسخها هم به همان اندازه آسان ولی مبهم است. در پرسش و پاسخ در این وادی، شرط اصلی زیبایی سخن است. مثلاً اگر بخواهیم از شاعر بزرگی چون فردوسی پرسیم که «زندگانی» پس از مرگ چگونه است؟ پاسخ می‌دهد: «نمی‌دانم»، اما نمی‌دانم او شعر ناب است، از کنار خرد می‌گذرد، و کلامش پر از زیبایی و توانایی است:

چو آیدش هنگام بیرون کنند و زان پس ندانیم تا چون کنند

محتوای چنین پرسش و پاسخی را در کتابهای ادبی و فلسفی بسیار دیده‌ایم، ولی هنر کلامی، ایجاز و گفتار استاد طوس، البته، چیز دیگری است.

قاطبه مردم از شعر فارسی چه می‌طلبند؟

به طور متوسط می‌توان گفت مردمی که با شعر فارسی و هنر کلامی، الفت عاشقانه‌ای نداشته باشند در نگرش به شعر، گرایش خردی و دانشی دارند. می‌خواهند بدانند که فلان

شعر به چه درد می خورد. آیا مسائل اقتصادی را حل می کند؟ آیا در نظام اجتماعی ما اثر می گذارد؟ آیا پایه های دین یا زندگانی دنیوی ما را استوارتر می سازد؟ آیا ما را ارشاد می نماید؟ وحدت اجتماعی، سیاسی و وطنی به وجود می آورد؟ و خلاصه کلام، آنها از «هنر» تعهد می طلبند.

به نظر من، این پرسشها اگر هم مفید باشد بیشتر در چهارچوب علم و خرد است. محمل این گونه سؤاها را باید در نثر و نظم جست، نه در شعر ناب. حاصل شعر ناب — مانند فایده غایی ریاضیات ناب — برتر از فایده عملی آن، و فایده عملی پایتتر از مقام عشق و حقیقت است. سود یکی، شاید مایه زیان دیگری باشد. مثلاً فن آوری (تکنولوژی) می تواند بسازد یا ویران کند، ولی ریاضیات ناب در بررسی و حسابرسی مسائل، فارغ از سود و زیان است.

اینکه ماده و انرژی از یک خانواده اند، نکته بسیار زیبایی است. بر اثر این حقیقت در شناخت طبیعت است که قادرند دستگاههای مولد نیروهای اتمی بسازند، تا اینکه شهرها، بیمارستانها و مدرسه ها را به کار آید. یا آنکه بمب اتمی تولید کنند، که می تواند ویرانی و وحشت انگیزی به بار آورد. در مقام مقایسه می توان گفت که آدم قشری، یکسر به هوای سبب بوستان، جوی شیر و دیدار حور به طاعت و تقوا می گراید ولی عارف، فضای سینه را از دوست پر می سازد. یکی خانه را می جوید و دیگری صاحب خانه را — نکته و خورده بر کسی نمی گیریم و بحث در تمیز و چگونگی این دلبستگیهاست.

استاد ریاضی کم پژوهش و نازا هم بیشتر وقت خود را به چگونگی ضرب و تقسیم و جمع و تفریق اعداد می گذرانند و در رابطه ها نیز، مانند محاسبان، به دنبال صحیح و غلط و نابرابریهای عددی معادلات می گردد و به ساختار، استخوانبندی و آفرینش کمتر نظر دارد. ولی پژوهشگر آفریننده، به روابط متغیرها و توابع و امکان دگرگونی نقشها روی می برد.

در علوم ناب — مانند ریاضیات — تعصب، نژادپرستی، رنگ پوست و احساسات مطرح نخواهد بود (البته منظور نگارنده شخص ریاضیدان نیست، زیرا او هم مانند همه

ما دستخوش احساسات خویش است).

در شعر ناب بیشترِ تعصبا فرو می‌ریزد. شعر عارفانه نیز گاهی به شعر ناب نزدیکتر می‌شود، چون پای‌بندیها و تعصبا را پاره کرده و آزاد شده است. وقتی سعدی می‌گوید:

شنیدم که وقتی سحرگاه عید ز گرمابه آمد برون بایزید
یکی طشت خاکسترش بی‌خبر فرو ریختند از سرایی به‌سر
همی گفت زولیده دستار و موی کف دست شکرانه مالان به‌روی
که ای نفس من در خور آتشم ز خاکستری روی در هم کشم؟

نقاشی شاعر زیباست و در اینجا تعصبا فرو پاشیده‌اند؛ عارف بزرگی از گرمابه بیرون می‌آید و وی را به خاکستر و کثافات می‌آلایند، ولی او با فروتنی و رضا، شکرگزاری می‌کند. به عکس، زمانی که سعدی می‌فرماید:

ای کریمی که از خزانه غیب مگیر و ترسا وظیفه‌خور داری
دوستان را کجا کنی محروم نو که با دشمنان نظر داری

شعر از بام سخن فرود آمده و کلام محلی شده است. شاعر دو گروه دوست و دشمن را، به‌داوری خود، از هم سوا کرده و دسته‌بندی مذهبی و اجتماعی در میان آورده است، آنهم به‌رأی خودش!

این بیت فردوسی از دامستان زال سپید موی، شعر ناب است که اختلاف رنگها را سبک می‌شمارد و بر آیین نژادپرستی چیره می‌شود:

ترا با جهان آفرین بود جنگ که از چه سپید و سیاه است رنگ

دستور زبانهای علمی و ادبی

آموختن علوم، بخصوص ریاضیات، آسانتر از احاطه به شعر و ادب است. در ریاضیات، آیین و دستور زبان روشن و قانون حاکم است. گوناگونی سلیقه‌ها در شعر، کار را دشوار

می‌کند. احاطه به فرهنگ و دستور زبان هنر، زمانی دراز می‌طلبد. اما در زمان کوتاهی تنها می‌توان بخشی از ریاضیات را فراگرفت. ازینروست که غالب مردم حساب و کتاب مالی خود را به آسانی در دست می‌گیرند. با سیاق، چرتکه و کامپیوتر کار می‌کنند. ولی شناخت شعر و زیر و بم آن و آشنایی با واژه‌ها و ترکیبات و آهنگها و ظرافتها را باید از راه ممارست و تکرار در یافت. کسی که هر غزل حافظ را در ظرف ده - بیست سال و حدود ۱۰۰ بار زمزمه کرده باشد، با دیوان این شاعر بزرگ همدل و هم‌آهنگ می‌شود و این هم‌آهنگی، سوای آشنایی لغوی و معانی دستوری و تاریخی است؛ «این چو داود است و آن دیگر صداست»:

حدیث عشق چه داند کسی که در همه عمر به سر نکوفته باشد در سیرایی را

(سعدی)

شعر شاهنامه به ریاضیات کهن ساده، شبیهتر می‌نماید. ترجمانی مفاهیم در داستانهای این کتاب، نوعاً یک به یک و شعر فردوسی غالباً ترجمه‌پذیر است. شعر عارفانه حافظ، به جبر و مقابله نمادین شبیهتر است. واژه‌ها، معانی گسترده‌تر و یک به چند دارند. آدمی عکس و آمال خویش را در آینه جام جم می‌بیند، و هر که خیالپردازتر باشد افق را بازتر و روشتر خواهد دید و از قله بلندتری به جهان می‌نگرد. آنهایی که چنین دیدی را ناآزموده باشند غالباً مدعی و منکر هنر و هنرمند می‌شوند و دیدشان محصور به باغ معینی است که با کتاب لغتنامه، نقشه‌برداری شده باشد:

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند و آنکه این کار ندانست در انکار بماند

(حافظ)

قواعد نحوی ریاضی در عین حال که آسانترین دستور زبانهاست؛ سخت، خشن، بندرت تغییرپذیر و برای همه یکسان است. در صورتی که قواعد زبان شعر و هنر، پیچیده و در عین حال انعطاف‌پذیر و کم‌نظام است. در عشق و عرفان و روحانیت، آدمی باید از راه ارادت و سلوک و طاعت مقدمات را فراگیرد. به سخن دیگر، در اینجا حال بر

قال حکمفرماست و درس کوتاه مدتی خیزد بنیاد، حاصل زیادی ندارد:

مدد از خاطر رندان طلب ای دل ورنه کار صعب است مبدا که خطایی بکنیم

سایه طایر کم حوصله کاری نکند طلب از سایه میمون همایی بکنیم

(حافظ)

انفورماتیک^۱

عصر کنونی را آغاز دوران انفورماتیک خوانده‌اند. کشورهای پیشرفته، از عرصه فن آوری ماشینی پای را فراتر نهاده و با شتاب به دنیای انفورماتیک روی آورده‌اند. پیشرفته‌ها، به حکم آنکه دیگر امروز زمین دهکده‌ای بیش نیست، ممالک دیگر را به عنوان مصرف کننده و پیرو به دنبال می‌کشند. همه روزه، به کمک روشها و ابزار انفورماتیک، دانشهای نو یا نوسازی شده‌ای پدید می‌آیند. که البته در جوامع نیز کاربرد مؤثر و خریداران فراوان دارند. ناگزیر گذشت ایام، بیشتر دانشهای کهنتر را به غبار می‌پوشاند، از چشم می‌اندازد و به فراموشی می‌سپارد.

کشور ما از هزار و چند صد سال پیش، گنجینه گرانبهایی از علوم انسانی و هنر کلامی را در خزانه فرهنگ خود گرد آورده است، ولی باید آگاه بود که گنجینه‌های کهن نیز نیاز به آرایش و پیرایش و نوسازی دارند. دانشهای پیشین و آثار ادبی را بایستی به کمک ابزار روز و اصطلاحات و نگرشهای نو، به گونه‌ای آراست که با مقتضیات فرهنگی مردم روزگار بخواند و مورد علاقه و پاسخگوی خواسته‌های معنوی ایشان باشد. نوسازی و پیراستن، بر جلوه میراث فرهنگی ما خواهد افزود. برای نمونه، پاره‌ای از مفاهیم اصطلاحات انفورماتیک و ریاضیات مقدماتی دانش کامپیوتر، اکنون جهانی شده است و مفهوم غیر تخصصی آنها را همگان می‌دانند. به کمک این مفاهیم و نمودارها و نقشهای منطقی مقدماتی، می‌توان مبادی خردی گفتارهای ادبی را بهتر آزمود و فضای

پرواز شعرهای بلند و سخنان عارفانه زیبا را گسترده‌تر نمود، به شرط آنکه زیباییها را نگهداری کنیم. نمونه‌ای از این روش را در مقاله حاضر عرضه می‌داریم.

معاشرت^۱ = گفت و شنود = خواندن و نوشتن = شناخت دانشی

مقصود از اصطلاح معاشرت، متداول در زمان ما، ساختار هر گونه مکالمه، ارتباط، گفت و شنود و یا شناخت و دانش آموزی است.

هر گفت و شنود، نیاز به‌زبانی دارد. زبان باید الفبا و علائم ویژه و دستور مکالمه (یعنی صرف و نحو و دستور زبان) به‌همراه داشته باشد. بر مبنای این دستور، فرستنده و گیرنده هم‌زبان به‌مفهوم علائم ارتباطی، یعنی محتوای خبری مکالمه، اشراف می‌یابند (مانند بازی شطرنج).

اگر یک متن معمولی فارسی را به خوانندگان فارسی‌دان عرضه کنند، آنها آن را به آسانی می‌خوانند و معانی را، به‌تناسب آشنایی خود با زبان، در می‌یابند - کلید رمز، که همان احاطه به دستور زبان فارسی است مبنای «شناخت نوشتاری» ایشان است. اگر گیرنده، به جمله‌ای برخورد کند که معنی آن برایش روشن نباشد به دفتر کلید رمز، یعنی کتاب لغت، مراجعه می‌کند. خواننده‌ای هم که اشراف کامل به‌زبان مکالمه دارد، می‌تواند بگوید که «ناخوانایی» خط، یا نارسایی معانی از کجا سرچشمه می‌گیرد.

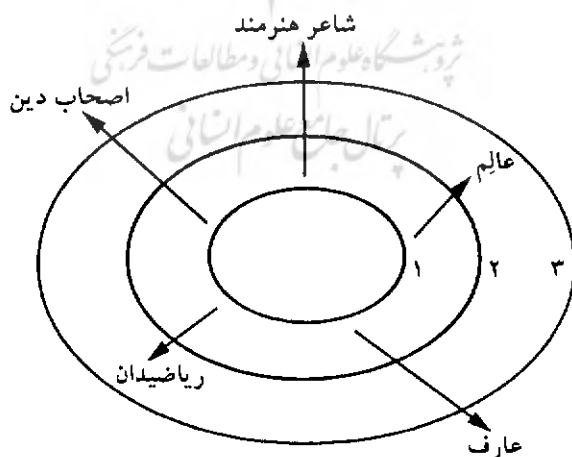
هر فارسی‌دانی، نوشته‌های رمزگونه هر عارف یا شاعری را چنانکه باید در نمی‌یابد. همه ابواب گنجینه‌های تو در توی شهر سخن عارفان و اشارت‌گویان، با کلیدی واحد باز نمی‌شود و هر کسی به‌قدر کار آبی دسته کلید فهمش مدعاها را می‌فهمد. ارتباط صوری میان گیرنده و فرستنده آسان است، ولی ارتباط معنوی، یعنی آن هم‌دلی خوشتر از هم‌زبانی، همیشه میسر نیست.

امواج و علائمی را که دولتها و مؤسسات بین‌المللی برای کارهای پوشیده خود در فضا

مخابره می‌کنند، گیرنده‌های مناسب می‌توانند ثبت کنند ولی چون کلید رمز را به دست ندارند، نامحرم‌اند و معنی نوشته‌ها را در نمی‌یابند.

در باره بخش ۱ (شکل ۱) از جهان آفرینش نیز کار دانشمند بر همین منوال، یعنی «مکالمه» با طبیعت است. عالِم با کارآموزی علمی، بتدریج زبان مکالمه یا همان قواعد طبیعت را فرامی‌گیرد، خطها را می‌خواند، حدود کشف‌شده‌ها را از ناخوانده‌ها باز می‌شناسد و تا حدی - که کار به داعیه‌داری نکشد - حدس می‌زند که چه ناخوانده‌هایی در آینده برای ما قابل خواندن خواهند بود. اگر متنی چینی را به صاحبِ خردی که زبان چینی نمی‌داند نشان دهند، او نمادها و نشانه‌ها را می‌بیند ولی چون کلید دریافت رمز زبان چینی را در دست ندارد، فرستنده و گیرنده با هم ارتباط معنوی برقرار نمی‌کنند. گیرنده می‌داند که خردش در آن وادی محدود است. همچنین می‌اندیشد که آموختن زبان چینی برایش امکانپذیر است - چون گیرنده و فرستنده در بخش ۱ (شکل ۱) هستند که ساختار خردی دارند.

اگر نمودار مربوط به حرکات قلب^۱ بیماری را به کودکی نشان دهند، خواهد گفت که



شکل ۱. جهان معرفت بشری

خط خوانا نیست. زیرا خَرَدِ کودک هنوز کلید رمز آن را پیدا نکرده است. اما پزشک حاذق، از مشاهده فراز و نشیب قلّه‌ها و فواصل آنها، نوشته (منحنیها) را به خوبی می‌خواند. چه خَرَدِ او از خَرَدِ کودک فراتر است. به عبارت دیگر طیب نمودار را می‌خواند و گروه کودکان قادر به خواندن آن نیستند.

اگر بگذارند کودکی با دستگاه تایپ یا کامپیوتر آزادانه بازی کند، حروف و نشانه‌هایی که بر صفحات کاغذ پدید می‌آید نظم و قاعده‌ای نخواهد داشت. نه خودش از نوشته‌ها سردر می‌آورد و نه دیگری. بر مبنای تعاریفی که در حساب احتمالات به کار می‌برند، ماحصل این بازی آزاد را تصادف یا اتفاق^۱ می‌نامند. یعنی بینظمی مطلق که بر اثر صدفه آفریده شده است و حاصل آن نمونه خطی است که نویسنده و خواننده، هیچ شناخت و اشرافی بدان ندارند.

تمثیلی از کیهان اعظم

دانش ستاره‌شناسی و مکانیک از چند هزار سال پیش، در یونان و چین و ایران، رفته رفته بر مبنای خَرَدِ جهان آفرینش پایه گذاری شده است. مثلاً بعضی دانشمندان یونانی به «دید» در یافته بودند که اجرام آسمانی، نسبت به یکدیگر نیروی جاذبه و دافعه به کار می‌برند. قرن‌ها بعد، شاعران آفریننده غربی و شرقی، نظیر مولانا جلال الدین محمد بلخی (متوفی ۶۷۲ ه. ق.) و هاتف اصفهانی (متوفی ۱۱۹۸ ه. ق.)، نیز از این دست «دید»ها فراوان داشته‌اند:

جنس خود را همچو گاه و کهرباست
(مولوی)

نره نره آنچه در ارض و سماست

آفتابیش در میان بینی

دل هر نره را که بشکافی

(هاتف)

آنان در یافته بودند که در این باره، خط و نوشته‌ای در طبیعت و در جهان آفرینش وجود دارد که روزی، در آینده، خوانده خواهد شد. قرن‌ها گذشت تا پژوهندگان دانشور، این «دید» شاعرانه و عارفانه را با تجربه‌های عینی و محاسبات علمی تأیید کردند و خط معمار آفرینش را خواندند. بدین ترتیب اسحاق نیوتن انگلیسی (متوفی ۱۱۴۰ هـ. ق. / ۱۷۲۷ م.) نخستین فرمول دقیق کلی را در باره قانون جاذبهٔ عمومی به دست داد، که امروزه حرکت سیارات در آسمانها را بر مبنای آن نقشه برداری می‌کنند.^۱

پس در این مورد، دید متفکران، روشن ضمیران و شاعران قرن‌های گذشته درست بوده است. زیرا خرد امروز بر آن «دید» عارفانه صحه گذاشته است، اما خرد بسیاری از پیش‌بینیها و «دید»ها را تأیید نمی‌کند (مانند گردش خورشید بر گرد زمین). صحه گذاشتن نهایی خرد بر درستی یا نادرستی پدیده‌ای، کار را تمام می‌کند. ولی خرد در بعضی موارد خاموش می‌ماند. هنگام بحث در زمینهٔ خوارق عادات، خرافات و تعصبا هم بهتر است — برای پرهیز از مناقشه و جدال هفتاد و دو ملت — اظهار کنیم که ما نمی‌دانیم، یا علوم امروز نمی‌تواند به دلایلی آن را بپذیرد و یا اینکه مطلب، و رای مبانی خرد کنونی ماست. کهکشانی که منزلگاه خورشید ماست (کهکشان راه شیری) بیش از دویست میلیارد ستاره دارد، که بسیاری از آنها، به وزن و حجم، هزاران برابر خورشید ما هستند. آیا در جای دیگری در این کهکشان، حیات وجود دارد؟

در حال حاضر در اروپا و بویژه امریکا، سالی چند صد میلیون دلار برای یافتن کوچکترین نشانی از حیات در ستاره‌های دیگر، هزینه می‌شود و امکان یافتن پاسخی بر این پژوهش با موضوع «مکالمه»، تناسب دارد.

شبخانه‌هایی که از خانمان خود دور افتاده و در آسمان سرگردان شده‌اند، گاه بر زمین

۱. سادگی رابطهٔ نیروی جاذبه در تاریخ علم چشمگیر است: $F = k \times \frac{m_1 \times m_2}{d \times d}$. حاصل ضرب دو جرم، در صورت کسر، و حاصل درم زدن فاصلهٔ آنها (d) در خودشان، در مخرج کسر است و این خود علاوه بر سادگی، تقارن زیبایی نیز دارد، k هم ضریب عددی است. این رابطه، کلید خواندن خط حرکت ستارگان و نقشهٔ آسمانهاست.

فروید آمده‌اند. تجزیه این سنگها و فسیل‌های آنها، حکم خط ناشناسی را دارد که باید خواند و تعبیر کرد. در میان این خواننده‌ها، دنبال آثار حیات در جاهای دیگر عالم نیز می‌گردند.

غالب ستاره‌های کهکشان شیری از ما بسیار دوراند. لذا نیروی فنّ آوری زمینیان، توانایی فرستادن مسافر و حتی پیام را هم به آنجا ندارد. فرض می‌کنیم که در ستاره دور دستی، حیات به وجود آمده باشد و موجودات آن فنّ آوری نیرومندتری را مهار کرده باشند، کنجکاوی موجودات اقتضا می‌کند که آنها هم در جستجوی همسایه‌ای در این جهان پهناور باشند. همچنین فرض می‌کنیم که آنان نیز پیامی به سوی ما بفرستند، و در این صورت نیروی فیزیکی فرستنده پیام باید آنقدر قوی باشد که از فاصله میلیونها فرسنگ به ما برسد و گیرنده‌های ما نیز توانایی ثبت آن را داشته باشند.

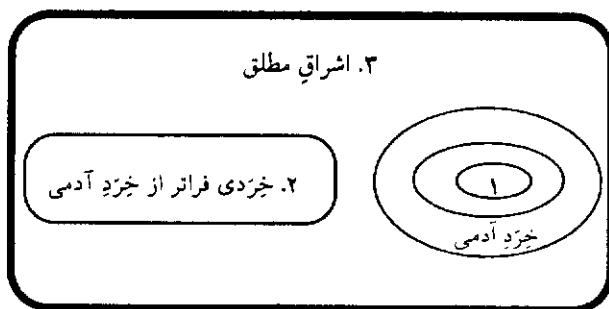
این سالها در امریکا گیرنده‌های نیرومندی را برای همین مقصود تعبیه کرده‌اند و روی طول موجهای گسترده، شب و روز به پیامی که ممکن است از آسمانها برسد گوش سپرده‌اند. اینها همه گوش‌اند! شاید که صدای «جرسی» را بشنوند.

اینکه در دهها سال آینده، پیامی از زندگانِ جهانهای دیگر به زمین برسد امری محال نخواهد بود. آنگاه دستگاههای گیرنده، بعضی از امواج الکتریکی سرگردان در فضا را که مرگب از پیامهاست به صورت خطهای کج و معوجی ثبت خواهند کرد. اگر روزی از این خوان بگذریم، دو خوان دیگر نیز در پیش خواهیم داشت:

آیا آثار به دست آمده، ناشی از سر و صداها بینظم و تصادفات معمولی در فضاها دور و نزدیک است؟ یا آنکه دلالت بر خرد و دانش و پیامی دارد؟ آیا این خطها خواندنی‌اند و نویسنده خردمندی آنها را به زبان خرد خویش انشا کرده است؟

همزمان با گوش سپردن به فضا، پژوهش دیگری هم در کار است، اگر نوشته‌ها خوانا و آمیخته با خرد باشند چگونه کلید و رمز خواندنشان را به دست آوریم؟

گمان می‌رود که این دشواری قابل حل باشد؛ به کمک کامپیوترهای توانا، ریاضیات و



شکل ۲. نمودار گفتارِ شمس

نظریهٔ آگاهی^۱ در جستجوی نظم و قاعده‌ای در نوشته‌ها خواهند بود. با تقریب، استقرا و بررسی بسامدِ نشانهای تکراری، می‌توان قواعدی برای زبانِ نوشته‌ها به دست آورد تا دستور و کلید خواندنِ رمز باشد.

بنا به تعریفی که عرضه کرده‌ایم، پیام همسایه در بخش ۱ (از شکل‌های ۱ و ۲) قرار می‌گیرد که جولانگاهِ خِزْد آدمی است. آن پیامی که از نظر قوانین فیزیکی منشعب از خِزْد ولی، در چهارچوب خِزْدِ نابِ گسترده، برتر از خِزْد آدمی باشد برای ما قابل خواندن نخواهد بود. اما امکان وجود چنین پیامهایی را که خِزْد ما آنها را دریابد نیز نمی‌باید انکار کرد (واژه‌های «امکان» و «وجود»، نیاز به تأمل فلسفی و ریاضی بیشتری خواهند داشت که از آن درمی‌گذریم).

در این مثال و مثالِ طبیعی که نقش تأثرات قلب آدمی را معاینه می‌کند - با عالمی که بر مبنای دانش انتقالِ وراثت، طلسم DNA را می‌شکند - عالم و معلوم در بخش ۱ (← شکل‌های ۱ و ۲) جای دارند و در حقیقت آنجا محلّ هم‌زبانی خِزْدگرایان است. ایشان نوشته‌های صنعت یا طبیعت را می‌بینند و آنها را می‌خوانند و در می‌یابند. هر روز، دایرهٔ علم گسترده‌تر و دریافته‌ها پر بارتر می‌شود، ناخوانده‌ها را می‌خوانند و زبانهای علمی نیز گسترش بیشتری می‌یابند.

در بخش ۲ (از شکل‌های ۱ و ۲) مراتبی مندرج است که بنا به تعریف، خِرَد آدمی بدان دسترسی ندارد. اما ممکن است یک نوع خِرَد، ورای آنچه که امروزه می‌شناسیم، در آن مستور باشد. کاربرد خِرَدی کامپیوترهای ساخت بشر، محدود به نرم‌افزارهای چهارچوب خِرَد سازنده آنهاست. هر چند که کامپیوتر می‌تواند حسابهای پیچیده‌ای را، که هزاران حسابدار، ولو در مدتی مدید، قادر به انجام آنها نباشند در زمان کوتاهی محاسبه کند، ولی فهمش متناسب با قدرت عملش نیست و با آنکه هر روزه قدرت و سرعتش فزونی می‌یابد اما هیچ‌گاه فهمش از فهم سازنده، افزون نمی‌گردد.

خِرَدی ورای خِرَد امروز

از شکل ۲ چنین بر می‌آید که دو گونه پرسش را، ورای خِرَد روز، می‌توان مطرح ساخت: یکی ورای خِرَد امروز و دیگری ورای خِرَد فردای آدمی. مثلاً طرح سؤالی در باره نوعی از بیماری سرطان ممکن است خارج از محدوده دانش کنونی باشد، ولی در آینده و در عرصه خِرَدی آدمی بتوان پاسخی برای آن ارائه نمود. اما این پرسش فلسفی که «چرا جهان یا حیات به وجود آمده است؟»، در متن دانش آدمی قرار ندارد. ساختار فیزیکی مغز انسان و کاربرد خِرَدش محدود است. بُرد خِرَدی کامپیوترهای آفریده بشر نیز - چنانکه اشاره شد - از بُرد خِرَدی آفرینندگان آن پهناورتر نیست.

از سوی دیگر، موجودات متفکر انگیزه‌هایی سواى خِرَد مانند گواهی دل و پندار را در فرمان خود دارند. در صورتی که کامپیوتر خِرَد‌بنیاد نمی‌تواند تب و تاب و شور و شیدایی عاشقانه و عارفانه سازنده خود را نقشبندی کند، زیرا که مایه حیات و اختیار تصمیم‌گیری دلخواه خویش را ندارد و اساساً بر مبنای زنجیر (فلسفه) جبری اِکار می‌کند که از خِرَدِ علی سرچشمه می‌گیرد (می‌توان ماشینهایی را ساخت که بر مبنای

حساب احتمالات^۱ و نظریه بازیها^۲ کارکنند؛ ولی نتایج کارشان بر اساس قدر متوسطهاست، یعنی باز نوعی خردگرایی احتمالی خواهد بود و نه اشراق مطلق).

نتایجی که از عقل و خرد ناب آدمی به دست آید، جهانشمول است و اصولاً همه عاقلان بایستی آنها را بپذیرند. ولی در مورد وهم و پندار و عشق و اشراق، پذیرش همگانی وجود ندارد. گروهی بایکدیگر همزبان و همدل می شوند اما آن نقش که به دید یکی زیباست ممکن است بیننده دیگری آن را نپسندد، یا باور ندارد.

یک آزمایش فیزیکی یا قضیه ریاضی، اشراف جهانی دارد و به آسانی انتقالپذیر است. اما کرامات و دیدهایی که به عارفان نسبت می دهند، تجربه های شخصی انتقال ناپذیراند. در آزمایشهای علمی، ناگزیر شرایط فیزیکی محیط و چیزی را که می آزمایند باید یکسان نگاه داشت. ولی در سیر و سلوک عارفان، کسی که تجربه می کند بایستی درون خویش را با مراد و پیر خود هم آهنگ نماید. از نیروی داوری نفس آزمونگر در کار دخالت می یابد. به خلاف آن، آزمایش فیزیکی جهانی مستقل از آزمونگر است. عارفانی که از مسائل و رای خرد آدمیان - یعنی آنچه که علم بشر هیچ گاه نتواند بدان دسترسی یابد - سخن بگویند، وهم خود را به بیرون از مرز بخش ۳ (- شکل ۱) می رانند. بعضی از ایشان به گونه ای شگفت انگیز به اتحاد عالم و معلوم یا عاشق و معشوق می گروند و به بیان دیگر، در مسأله بخصوصی خویش را جزئی از خطاط و معمار اعظم می انگارند، که به فیض همو، محرم کلید خواندن خطی و سطری، در آن جزء بخصوص، از دفتر آفرینش شده اند: «به آفتاب توان دید کافتاب کجاست».

ظاهراً گفتار بعضی عرفا از این مقوله است که خرد را در نور دیده، آنگاه به طریقی از وادی خرد به وادی آن وقوف «جزئی» یافته اند - یا بهتر بگوییم، عارف در وادی خرد

«شده» است و «وقوف» او نیز بر اثر «اتحاد» و «یکی شدن» است:

پس قیامت شو، قیامت را ببین دیدن هرچیز را شرط است این

(مولوی)

اما اینکه علم در این باب چه می‌گوید؟ پاسخهای قاطع خِرد آگینی را نباید انتظار داشت. ولی شاید به کمک تجزیه و تحلیل علمی، خواننده پرسش را اندکی روشتر و آسانتر در یابد.

دانش می‌گوید: «شما، بر بنیاد فرض و تعاریف خود، مرا در بخش ۱ (→ شکل‌های ۱ و ۲) زندانی کرده‌اید و می‌پرسید که در بیرون زندان چه می‌گذرد؟! مرا در دایرهٔ بخش ۱، پروانهٔ حسابداری داده‌اند و غالباً هم حرفم را درست در نمی‌یابند و بدان گوش نمی‌سپارند!»:

عاقلان نقطهٔ پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند

(حافظ)

آنچه که به مفاهیمی مانند صفای دل، ندای وجدان و خوارق عادات و خرافات بدان گونه‌ای که در ذهن ماست متکی باشد بنا به تعریف، و رای خِرد ما آدمیان است. در مسائل و رای خِرد، نباید از علم هیچ‌گونه داورِ استدلالی را، نقیاً یا اثباتاً، انتظار داشت. مرد عالم تنها می‌تواند فروتنانه بر محدودیت دانش خود تأکید کند، او نباید منکر عواملی باشد که از دایرهٔ دلیل و استدلالش بیرون است. بر عارف کامل هم ایرادی نمی‌توان گرفت، چون او داعیهٔ وصول به جایی را، از راه خِرد ندارد. وی، دید درون و حال دل خویش را گنگ آسا و با کلماتی که الزاماً معانی مشترکی با دایرهٔ لغت شنونده و گیرنده ندارند تصویر می‌کند. به زبان حال او:

«من عاجز ز گفتن و خلق از شنیدنش».

فقط در مواردی که خرافات و پندارها، آشکارا با مبانی علوم نخواند، اهل علم به ناخوانیها اشاره می‌کند.

پرسشهایی که از ساختار خِردِ بخش ۱ (→ شکل‌های ۱ و ۲) بیرون باشد از ذهن

کنجکاوِ همهٔ ما می‌گذرد، ولی پاسخها الزاماً پشتوانهٔ دانشی نخواهند داشت. سرایندگان بزرگ، نارسایی بشر در درک مسائل و رای خِرد - مانند مرگ، زندگی، آزادی و سعادت - را به گونهٔ زیبایی می‌سرایند. در مسائل ماوراءالطبیعه هم عالمان چون پایبند عقولِ خِرداند، ناگزیر خاموش می‌مانند و یا مطالب را با تحلیل علمی اندکی مدون می‌سازند. حکیمان، فیلسوفان و نویسندگان نیز بر پایهٔ دانش و تجربهٔ خویش و روایات و تاریخ، آسمانخراشهایی استوار می‌کنند که به چشم نقادِ افراد دیگری از گروه عالمان و عارفان - در مناطق زلزله‌خیز و لرزانِ تفکر بر پا شده‌اند و - حتی تابِ آیهٔ شریفهٔ «اذا زلزلت الارض زلزالها» (زلزال / ۱) و گذشت زمان را ندارند.

در بارهٔ بخش ۳ (از شکل‌های ۱ و ۲) و و رای آن، بعضی اشاراتی می‌کنند که بانگِ جرسی به گوش می‌آید، اما از کاروان و ساربان خبری نمی‌رسد:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
و که بس بیخبر از غلغل چندین جرسی
(حافظ)

اشارات عارفانهٔ مبهمِ نظیر «بار امانت»، «راز جهان» و «آغاز و انجام» هم از گروه بحثها و پرسشهایی هستند که در بخش ۱ و ۲ (شکل‌های ۱ و ۲) بی‌جواب می‌مانند و خِردِ آدمی به این موازین راهی ندارد. به قول سعدی:

چه شبها نشستم در این سیر گُم
که دهشت گرفت آستینم که قُم
دگر مرکب عقل را پویه نیست
عنائش بگیرد تحیر که ایست

و به قول حافظ، و عارفان دیگر، که همه کس محرم این اسرار نیست:

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند
نکته‌ها هست بسی محرم اسرار کجاست

اندیشه‌مندانِ فروتن، در برابر پرسشهای و رای خِردِ روز خاموش می‌مانند و یا به «نمی‌دانم» بسنده می‌کنند. حتی عارف سخندانی مانند عطار در بخش ۱ (- شکل‌های ۱ و ۲) در نَفْسِ می‌گوید که در وادی حیرت، صوفی در صفر بودنِ خود نیز تأمل روا می‌دارد و می‌گوید که «نمی‌دانم» را هم نمی‌داند: «آن ندانم را ندانم نیز هم». و این سخن

خود نشانه خردمندی عطار است. در بخش ۱ (شکلهای ۱ و ۲) مسائل حل شده بسیار است و فراوانتر هم خواهد شد، تمدن هزاران سال آینده بشر نیز در همان بخش ۲ (شکل ۱) سیر خواهد کرد. گاهی مسائلی از رازهای ناشناختنی بخشهای ۲ و ۳ (شکل ۱ و ۲) را در پندار خویش می‌پرورانیم، ولی زمان و تجربه به ما می‌آموزد که شاید در جدولبندی خود اشتباه کرده باشیم. گاهی هم حکیمان، عارفان، عالمان و شاعران به نکته‌های ورای دانش زمان خود، وقوف جزئی می‌یابند - مثلاً از ۲۰۰۰ سال پیش، خردمندانی از جاذبه کرات آگاهی مختصری داشتند.

اما این‌گونه دیده‌ها، که علم بعدها آنها را لباس دانشی می‌پوشاند، در تاریخ تمدن سابقه‌ای طولانی دارد. امروز هم که گاه صاحب‌نظران با الهام یا بینش، مطلبی را پیش‌بینی می‌کنند که در وهله اول ورای دانش بشری به نظر می‌رسد، ولی نهایتاً در دسترس خرد آدمی است. در آفرینش علمی و عرفانی، پندار درست و نادرست هر دو فراوان است. مغز آدمی با همه زاینده‌گی، پویایی و تکامل بر اثر مرور زمان، همچنان از نظر فیزیکی مشخصات محدودی دارد - درست است که ما حدود و نهایت توانایی خرد بشری را در آینده نمی‌دانیم، ولی اصل محدودیت فیزیکی، وظایف الاعضایی و طبیعی آدمی را نمی‌توان نادیده گرفت:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند / بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

(سعدی)

خط سوم: نگرشی از شمس تبریز

گفتار شاعرانه زیر، منسوب به شمس تبریزی - مراد و معشوق روحانی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی - است که به عنوان خط سوم معروف شده است:

آن خطاط سه گونه خط نوشتی،

یکی او خواندی، لا غیر!

یکی را هم او خواندی، هم غیر!

یکی نه او خواندی، نه غیر او!

آن [خط سوم] منم!

در جایی بتفصیل متذکر شده‌ام که نگرش من در بررسی هنر کلامی و ارزیابی ادبی کتابهای عرفانی، نظیر تذکرة الاولیاء نوشته عطار و اسرار التوحید تألیف محمد بن منور محدود است. زیرا مسائل، تخصصی دینی و یا اعتقادی است و طبعاً اهل علم دور از آن وادیه را نشاید که در آن‌گونه مطالب سخن گوید. از سوی دیگر، دریغ است که جنبه ادبی و هنر کلامی این‌گونه نوشتارهای عرفانی شکافته و بازنموده نشود. تعبیری هم که در اینجا از سخنان شمس و ابوسعید ابوالخیر عرضه می‌شود، صرفاً جنبه هنری و نیمه علمی دارد، نه مبنای دیاتتی - مانند شرح غزلی از عطار، حافظ و مولانا.^۱

تعبیر خردگرایانه‌ای که از سخن شمس تبریزی در ذهن نگارنده می‌گذرد چنین است که آفریدگار جهان را سه‌گونه آفرینش است (شکل ۲).

۱. یکی آن بخش که بر مبنای نظم و قاعده^۲ آفریده شده است و کلید رمز^۳ شناسایی

۱. نگارنده در رویارویی با ادب عرفانی فارسی، به چند نکته اصلی توجه دارد:

- خردگرایی، تمیز بنیانهای نقش فکری گویندگان؛

- هنر کلامی، نقشهای زیبای خیال‌انگیز؛

- معرفت روحانی، آرامش و صفای درون، سرمشقهای سعادت‌مندی و مردمی؛

- پرهیز از بحثهای تخصصی ادب سنتی، مانند اختلاف تاریخها و روایات و تم گم شدن در نسخه‌بدلها؛

- پرهیز از حواشی زندگانی گویندگان قرنهای گذشته، تعصبات و اختلاف عقیدتی و دینی.

۲. «نظم و قاعده» در اینجا مرادف حساب و هندسه، یعنی کارهای خرد بنیاد است. آنچنان که فلاسفه قدیم،

آفریننده جهان را مهندسی می‌انگاشتند که کارها را بر مبنای خرد طراحی کرده است - «سوسری برپا نکشند است این بنای باشکوه». از دید فلسفی می‌توان پذیرفت که نظم و قاعده‌ای فراگیرتر از آنچه در کاربرد خرد آدمیان تعبیه شده، وجود داشته است. ضد مجموع این دو مفهوم، همان بی‌نظمی مطلق است. یعنی آنچه که در خرد آدمیان و متفکران دیگر هم ننگجد - مانند هرج و مرج مطلق و تصادف دور از هر نظام ممکن بر مبنای قدر متوسطهای آماری.

در گروه عاری از نظام که بنا به تعریف علمی، فرض می‌شود خرد راه ندارد، قدر متوسطهای آماری نیز به شناسایی مطلق «ناشناخته‌ها» راهی نمی‌برند.

آن بالقوه در اختیار انسان و مطلقاً از آن آفریدگار او است. آنچه که آدمی بر بنیادِ خِرَد از جهان در یافته و کشف کرده است، به علاوه اسرارِ کشف ناشده طبیعت، که بر مبنای دانش آدمی بالقوه کشف شدنی باشد، در این بخش جای دارد. خِرَد سنج بشر، بتدریج به این قسمت از اسرار نهفته جهان پی خواهد برد، کلیدها را اندک‌اندک می‌یابد و نوشته‌های کتاب طبیعت را، تا آنجا که به او اجازه داده‌اند، می‌خواند و طبیعت را نیز خواهد شناخت. بدین ترتیب عرصه جولانِ کامپیوتر مغزِ وی، بر حسب محدودیت ساختمان طبیعی که دارد، همان بخش ۱ است (شکل ۲).

به بیان دیگر، خِرَد موجوداتی را که انسان می‌نامند، از نظر طبیعی، محدود می‌انگاریم و آن را در بخش مزبور جای می‌دهیم. خِرَد بشر فردا می‌تواند از خِرَد کنونی امروز او فراتر رود ولی تا بشر در مرحله انسانیت محصور است، جایگاه خِرَد او را در مرز ۱ (شکل ۲) می‌دانیم.

۲. دیگری بخشی از جهان است که بر مبنای نظم و قاعده فراگیرتر از نظامی که در تصور آدمی می‌گنجد، آفریده شده است. کلید رمز دریافت و اشراف به آن مراتب جهان، در دسترس آدمیان نیست - آنجا خِرَدی و رای خِرَد آدمی در می‌یابد.

می‌توان پنداشت که برخی آثار جهان را، که ما آدمیان نوشته‌های ناخوانا می‌انگاریم، عقلِ کلی بخواند و در یابد - این عقل کل بر حسب فرض، بیرون از حد انسانی خواهد بود.

آنچه که در جهان برون و جهان درون، بر مبنای خِرَد مطلق یا همان خِرَد و رای خِرَد آدمی آفریده شده است و دریافت آن امروز و فردا هم برای انسان میسر نیست، در بخش ۲ شکل مزبور جای دارد.

۳. بخش ۳ (از شکل ۲) که بیرون از همه نظامهاست، در سخن شمس، همان خط سوم است. نوشته‌های ناخواندنی، گنجینه‌های و رای مفاهیم باز و بسته و قفل و کلید؛ ظاهراً منظور وی، انسان و آفرینش او است. به تعبیر نگارنده، اگر دقائق علمی و ریاضی را ضرور ندانیم، به جای انسان ترکیبهای ادبی متعارف، نظیر «راز جهان»، «بار امانت»،

«معمای آفرینش» و «آغاز و انجام گیتی»، نابجا نخواهند بود.

بنا به فرض این بخش از مراتب جهان، پایبند هیچ حساب و کتاب خِرَد بنیادی نیست. آنجا زنجیرهای استدلال جبری علت و معلول می‌گسلند. به اصطلاح علمی «گفت و شنود»، آفرینش بخش ۳، رمزی بی‌کلید و حتی کلیدناپذیر است و به بیان دیگر اصلاً مفهوم کلید هم در آنجا وجود ندارد، و به قول سعدی آنجاست که: «مگر از بسیط زمین [جهان] عقل منهدم گردد».

به زعم نگارنده، ریشه این پذیرش از میدان استدلال و علّیت شمس را می‌توان به بینظمی مطلق، تصادف و یا اتفاق^۱ در حساب احتمالات ریاضی ربط داد.

مسائل احتمالی ریاضی را در نگاه نخست، به دو گروه تقسیم می‌کنند:

الف) فرآیندهای تصادفی نظمگرا^۲.

ب) فرآیندهای تصادفی بینظم^۳.

گروه (الف) گرچه در زمره موارد پیش‌بینی‌ناپذیر است، ولی بعضی خواص آماری آن در مجموع به بخش ۱ گرایش دارد. آنچه را که خِرَدی و رای دانش آدمیان بر آن اشراف یابد، در بخش ۲ می‌گذاریم. باقی را هم که به دید شمس بکلی بینظم و بیحساب است در بخش ۳ جای می‌دهیم.

بیشتر پیش‌بینی‌های تغییرات جوی، اقتصادی و پزشکی که با حساب احتمالات سر و کار دارند از گروه نظمگرا هستند. یعنی پیش‌بینی‌های ما در موارد مذکور، بر این فرض مبتنی است. در مسائل احتمالی، عموماً داور جزمی و قطعی میسر نیست. ولی بر مبنای میانگینهای آماری، شبحی از نظم و ترتیب را در پس وقایع احتمالی نظمگرا می‌توان دید. در گروه عاری از نظام، بنا به تعریفی، خِرَدِ عِلّی راه ندارد. قدر متوسطهای آماری نیز به

۱. معادل علمی این تعابیر: «مطلقاً تصادفی» (Absolutely Random)، «تصادفی» (Stochastic) و یا به زبان فرانسه، «اتفاقی» (Aléatoire) هستند.

2. Stationary Random Processes.

3. Non - Stationary Random Processes.

شناسایی مطلق ناشناخته‌ها راه نمی‌برند (از تصوّر بیرون است که فرآیندهای تصادفی^۱ دارای خواصّ نظمگرای آماری درجهٔ یک، دو، سه و ... الی غیرالتهایه باشند).

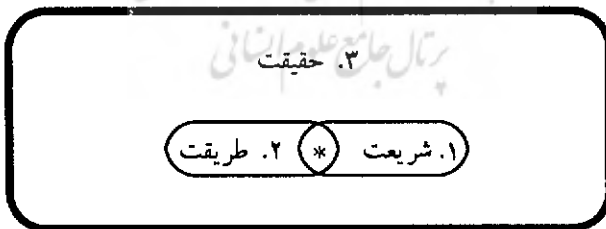
سخنی از ابوسعید ابوالخیر

شیخ [ابوسعید] را پرسیدند از شریعت و طریقت و حقیقت، شیخ ماگفت: این اسامی منازل است و منازل بشریت را بُود. شریعت همه نفی و اثبات بود بر قالب و هیكل، و طریقت همه محو کلی باشد، و حقیقت همه حیرت است^۲.

در برداشتی از گفتار بالا، که منسوب به عارف نامی قرن چهارم هجری قمری خراسان است، شکل ۳ سودمند می‌نماید.

نمودار زیر، اندکی روشنگری به‌همراه می‌آورد. اما چون در نقلِ واژه‌های ادبی، عرفانی و فلسفی، زبان علمی تخصصی به‌دست نیست، دقت علمی کامل را هم نمی‌توان انتظار داشت.

۱. شریعت، بانیک و بد و درستی و نادرستی اعمال و قالب و هیكل سر و کار دارد. در آینه‌ای باگرایش به عقل و خرد، اعمال دینی و اخلاقی را می‌سنجند، مشروع



شکل ۳. نمودار گفتار ابوسعید ابوالخیر

* به‌نظر می‌رسد که اهل شریعت نمی‌تواند اهل طریقت باشد، لیکن اهل طریقت طبعاً شریعت را محترم می‌دارد.

1. Random Processes.

۲. محمد بن منور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به اهتمام ذبیح‌الله صفا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱ ش.، ص ۳۲۶.

رامی پذیرند و در سنتها به کار می‌بندند و از نادرست و نامشروع به دور می‌مانند. در دوران قدیم که دانش چندان گسترشی نداشت، علم و دین بیش از امروز همگام بودند. وقتی خرافات را از ادیان بزدایند، در دیدهای روحانی و اخلاقی ریشه‌های خِرَد بیشتر دیده می‌شود. سعدی در قصیده‌ی والایی، شاعرانه و زیبا به همین هم‌آهنگی اشاره می‌کند و شرع را پیرو فرمان عقل می‌داند:

نفست همیشه پیرو فرمان شرع باد تا برسرش ز عقل بداری موکلی

۲. طریقت، در اصطلاح عام، با آزادی از درس مکتبی و پَدَر شدن از پایبندی خِرَد و جستجوی عاشقانه و عارفانه «حقایق» جناس دارد. ولی به دید خواص بهتر است که در این رهروی، تأکید بر بر شدن از چهارچوب خِرَد و علم رسمی باشد. نه پَدَر شدن از آن. از اهل دین و اهل علم پس از فرمانبرداری دراز از شرع و دانش، آنگاه که به بن بست در افتادند یا در زندگانی، قبض روانی یافتند به طریقت و اشراق و بسط و الهام روی می‌آورند. در سیر معرفت، ریشه‌های علم و شرع را نمی‌توان ناآزموده - از آغاز کار - نادیده گرفت و مدعیانه گفت که اینها پرده پندار است. به قول ابو سعید: «آن نادیده گرفتن این عوالم، خود پرده پندار است». و به گفته سنائی: «به معنی می رسد مردم گذر ناکرده بر اسماء». معرفت مراتبی دارد، عقل و خِرَد مکتبی را می‌باید شناخت و آنگاه آن را در نوردید و بر شد:

آن کار که در تصرف عقل آمد کردیم کنون نوبت دیوانگی است

نجم‌الدین رازی (از مرصاد العباد)

به زبان عارفانه نجم رازی (متوفی ۶۵۴ ه. ق.)، سرگشتگی عاشقان و رهروان، گامی به سوی محو شدن، خود را نادیدن و اتحاد با او است:

تو او نشوی ولی اگر جهد کنی جایی بررسی کز تو توویی برخیزد

۳. حقیقت را به گفته شیخ ابو سعید، مقامی دیگر است. بعضی عارفان گاهی از آن به «حیرت» نیز یاد می‌کنند.

پیوندی میان گفته‌های ابوسعید و شمس

پیوند و جناسی را می‌توانیم بین دو گفتارِ عرفانی مذکور بیابیم. با اندکی سعه صدر می‌توان با سعدی هم آواز شد که شریعت به مکتب سَنَتِی خِرَدِ آدمی نزدیک است و غالباً در بخش ۱ (شکلهای ۱ و ۳) جای دارد. جستجوی معرفتِ اشرافی و خِرَدی گسترده‌تر از خِرَدِ مکتبی، در طریقت، از بخش ۲ (شکل ۳) دور نیست. در دریافت حقیقت نیز یک نوع اتحاد و «شدن» بیان‌ناپذیر نهان است، که تا اندازه‌ای با بخش ۳ (شکل ۳) همراز است.

در شریعت، طلبه مؤمن فرمانهای دین را فرا می‌گیرد و به کار می‌بندد. از میان اصحاب دین که در پیروی از شرع و رزیش کافی و ممارستی خردمندانانه داشته‌اند، گاه طالبانی شوریده، سرگشته، نالان و عطشان به وادی طریقت می‌شتابند و، در حقیقت، به دنبال محو شدن و اتحاد با معشوق می‌روند. به قول جامی: «به کعبه رفتم و آنجا هوای کوی تو کردم». «کعبه»، نمودار شریعت است و «هوای کوی» او، شوق وصول به حق، از مجرای طریقت، را می‌رساند.

در ادب عرفانی فارسی، تارهای روان آدمی را با جریانهای اخلاقی و دینی مردمی هم‌آهنگ می‌کنند. مولوی را از این گروه می‌دانند که کارش از شریعت آغاز شد و، در طریقت، به عارفان و عاشقان پیوست - یعنی سفری از بخش ۱ به سوی بخش ۲ (شکل ۳) - که ره آورد آن، مثنوی بی‌همتای وی است.

فریدالدین عطار هم از داروخانه و پزشکی، یعنی خدمت به خلق، آغاز کرد و مقیم خانقاه معنوی عارفان شد.

آفرینندگان نگرشهای علمی نیز، پیوسته میان دو قطب خِرَد و اشراق در نوسان‌اند. دانشمندان جهان در پژوهشهای خود روز و شب از کتابخانه دانسته‌ها و نظام‌یافته‌ها، به سوی وادی گمگشته‌ها در پروازند، رمزی را الهام می‌گیرند و به گوشه پژوهشگاه خود بازمی‌گردند. بعضی از الهامها جان‌افروز است، اما بسیاری زاییده اضغاثِ احلام و پندار

نفس ماست، که آدمی را سرکش و صاحب دعوی می‌کند. پژوهندگان راستین، پیوسته روشهای نو و الهامها را در بوته آزمایش علمی می‌آزمایند. استمرار این آزمایشهاست که پژوهنده را از خودخواهی و بت‌پرستی می‌رهاند.

اهل علم، اصحاب دین، هنرمندان و مدعیان معرفت و هنر همه در بخش ۱ (از شکل‌های ۱ و ۳) تصویر می‌شوند. گفتگوها به زبان شریعت یا علم یا هنر و نوشته‌های ثبت شده در کتابخانه‌ها، خواه درست یا نادرست، راست یا کز، دل‌انگیز یا جانگزی، همه از ایشان است. در شکل ۳، در گذر از بخش ۱ به ۲، یعنی از «شنید» به «دید»، و در سیر از شریعت و خرد به سوی طریقت و آفرینش علم و هنر نوبنیاد، بیشتر دعویها و نگرشهای جزئی فرد می‌میرد و خاموشی و کردار جایگزین آنها می‌شود. اشارات به سخن و رأی خرد، به سخن دیوانه‌نما می‌گراید. دیوانه‌آسا، از آنروی که ممکن است با خرد مکتبی و آیین، لااقل در صورت ظاهر هم آهنگ نباشد.

کلید رمز همه نوشتارهای طبیعت در دست اهل علم نیست. در شریعت و طریقت نیز آگاهیها بر همین روال است. سیر در طریقت و آشنایی با خط و خطاط، نسبی است. عارف به میزان آشنایی با خط و خطاط و از طریق اشراق، راهی به درک بعضی پوشیده‌ها پیدا می‌کند. عارف صافی گاهی به لطف و فیض حق از «شنید» به «دید» می‌رسد که می‌توان آن را کمال آدمی خواند، اما آنچه را که مریدان از ایشان روایت می‌کنند یا نویسندگان شیرین قلم در باره اهل علم و عرفان می‌نویسند سخن دیگری است. این روایات مانند افسانه‌هایی است که ساده دلان در باره زندگانی شاعران، هنرمندان، سرداران و شاهان شایع می‌سازند و هر اندیشه‌مندی که در کار معرفت بینا و مجتهد باشد، مدح یا قدح و نفی یا اثبات این گروه قلمزنان را به ترازوی خرد ارزیابی می‌کند، نه بر مبنای شایعات و روایات.

۱. در تاریخ علم هم به کرات دیده شده است که بعضی دانشوران نگرشهایی را عرضه کرده و مدتها مورد استهزا قرار گرفته‌اند، ولی بعدها درستی نظریه‌هایشان آشکار گردیده است.

یک نقش سادہ ریاضی و پیوند آن با عرفان

اجازہ فرماید نقش سادہ‌ای را کہ در ذہن دارم بہ صورت یک مثال ریاضی تصویر کنم. موجودات متفکری را تصور می‌کنیم کہ ساختمان فکری آنان چنان باشد کہ اعداد مثبت، منفی، صحیح، اعشاری و کسری را بشناسند۔ مفہیم صفر و چہار عمل اصلی، یعنی جمع و تفریق و ضرب و تقسیم را نیز بہ کار ببندند۔ اما مغزشان بالفعل توانایی شناختن اعداد آصمّ مانند جذر ۲ و اعداد غیر جبری^۱ نظیر π و e ، و اعداد موهومی، مانند جذر منہای یک ($i = \sqrt{-1}$)، را نداشته باشد (ہمچون متفکران ۳۰۰۰ سال پیش). در چنین جهانی حساب و کتاب، داد و ستد، شہر سازی، کشاورزی و دانش و ہنر، ہمہ جنبہ متعارف خود را دارد. متفکران برخی از قوانین طبیعت را کشف خواهند کرد، ماشینہای حساب خواهند ساخت و در کار صنایع ہم فرو نخواہند ماند.

آنچہ کہ تصور علمی موجودات این جہان را محدود می‌کند، تنگناہای فلسفی مانند مسألہ حدّ ریاضی سلسلہ اعداد است. مثلاً اگر از ایشان بپرسند کہ حدّ سلسلہ عددی $3333...۰$ چیست؟ پاسخ می‌گویند: «عدد $\frac{1}{3}$ ». چون این عدد کسری، متعلق بہ همان جهانی است کہ مجموعہ اعداد کسری را نیز در بر می‌گیرد.

در چنین جهانی، کشاورزان و معماران با مثلث قائم‌الزاویہ و دایرہ آشنا می‌شوند، ولی در اندازہ گیری مطلق و ترّ مثلث یا محیط دایرہ، درمی‌مانند. اگر بخواہند و ترّ سه گوش قائم‌الزاویہ‌ای را اندازہ بگیرند، کہ طول ہر یک از دو ضلع آن برابر واحد باشد، از راہ تجربہ یا محاسبات علمی بتدریج بہ اعدادی مانند ۱٫۴، ۱٫۴۱ و ۱٫۴۱۴۲... را دست می‌یابند. علمای آن قوم می‌دانند کہ طول و ترّ باید عددی باشد کہ اگر آن را در خود ضرب کنیم، نتیجہ عمل برابر عدد ۲ شود. اما ہیچ عددی در این جہان، ہر چند ہم

ناگزیر نمی‌تواند مفاهیم ناشناخته‌ای مانند $\sqrt{2}$ و π را در نرم‌افزار بگنجانند و به آفریده خود منتقل نماید:

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش!

(جامی)

پس از قرن‌ها بحث و جدل، ریاضیدانان و فلاسفه قوم چنین داوری خواهند کرد که حقایق و رای فهم موجودات آن جهان وجود دارد. هیچ‌کس به ماهیت حقیقی طول محیط دایره، $\sqrt{2}$ و $\sqrt{-1}$ دست نخواهد یافت و وجود چنین مفاهیم و اعدادی، سحرآمیز می‌نماید. اما در چنین جهانی، دانشمند مکتبی حرفه‌ای دست از پژوهش بر نمی‌دارد و پیوسته راههای تقریبی را جستجو می‌کند:

گرچه وصالش نه به‌کوشش دهند آن قدر ای دل که توانی بکوش

و بالأخره در چنین دنیایی، وقتی که عارفان در راه خرد به بن‌بست رسیدند، خویشتن را از کوشش عقلی مکتبی فارغ می‌دارند؛ به طریق عشق و ارادت روی می‌برند، و احیاناً به مکاشفه و سیر و سلوک، نقش زیبایی از جمال ناشناخته را به «دید» می‌آورند. اگر از عارف فروتن که غرق در کار «اتحاد با ناشناخته» و «شدن» است پرسند، خواهد گفت:

اگرچه موی میانت به چون منی نرسد خوش است خاطر من از فکر این خیال دقیق

(حافظ)

حدود ۲۶۰۰ سال پیش، دامنه دانش ریاضی ما به اعداد صحیح و اعشاری و کسری محدود بود. یونانیان، قریب ۱۰۰۰ سال قبل از اسلام به وجود اعداد اصم پی بردند. کشف بنیادی اعداد غیر جبری مربوط به قرن نوزدهم میلادی است. اعداد موهومی نیز از آغاز قرن بیستم میلادی در فیزیک و مهندسی راه یافتند.

بسیاری از پیشرفتهای علوم طبیعی، فیزیک، ریاضی و مهندسی نظیر بررسی امواج الکتریکی، اتمی، محاسبه شبکه‌های برق، نظریه‌های ارتباطات و به‌طور کلی گسترش فن‌آوری قرن بیستم، وابسته به این گسترش ساختار ریاضی است و اگر اعداد موهومی را

نمی‌شناختیم، نمی‌توانستیم به دانش انرژی هسته‌ای و پیشرفتهای مخابرات و انفورماتیک دست یابیم.

پایان سخن

در شکل ۱ (بخش ۱)، امکانات جهان معرفت بشری را در سه دایره تصویر کردیم: دایره نخست، نمودار جایگاه دانش بشر ۲۵۰۰ سال پیش است که فقط اعداد صحیح، اعشاری و کسری را می‌شناخت. دایره دوم، نمایانگر حدود دانش امروزی ماست که به اعداد اصم، غیر جبری و موهومی دست یافته‌ایم. علم، فن آوری و معرفت طبیعی ما از جهان در این دایره محصور است. دایره سوم، دایره حدّ دانایی خردبنیاد بشری است که آدمی در هزاران سال آینده بدان سوی راه خواهد یافت. درست است که مغز انسان در آینده دور تکامل بیشتری می‌یابد ولی ساختار فیزیکی آدمی محدود است و شیارهای مغز وی حتی بر اثر تکامل باز محدود خواهد بود. توانایی کامپیوتر مغز آدمی نیز حدّی دارد و احاطه و اشراف علمی یک دستگاه محدود، نامحدود نخواهد بود.

عالم امروزی می‌خواهد از دایره ۲ به دایره ۳ برود و مرزهای دانش را گسترش دهد، همچنین به خوبی می‌داند که حدّ معرفتش در ورای دایره ۳ نیست.

شاعر، عارف و اصحاب دین می‌خواهند از مرز ۳ نیز بگذرند و از ورای آن سردر بیاورند. شاعران در کار پرواز آزادند. عارفان در عین آزادی از پابندی عقل، درکار آینه‌سازی و مکاشفه‌اند. آنان از طریق ارادت و دستگیری مُراد و از ورای خرد محدود دایره ۳، جویای بازتاب انوار الهی هستند. اصحاب دین معتقدند که به پیروی از پیامبران (راعیان)، به ورای دایره امکانات خرد و دانش روز رهبری خواهند شد.

کار شاعر عارف و الامقام (مانند عطار، مولانا و حافظ)، که از تعصبات، جدولبندیها، نظمها و قصه داراها و سکندرها در گذشته باشد، آفرینش سخن زیبا و وصف جمال یار

است (یار نادیده و حقیقت ناشناخته).

بنده از دفتر چنین شاعری، زیبایی نقشها را بر می‌گیرم و به درگیری او با خِرد و تضادهای فکریش چندان نمی‌نگرم. شاعر عارفی مانند حافظ می‌تواند به عالم، عابد، زاهد و مدعی تند خو بگوید که ورای فهم و دانش ما، حقایقی نهفته است:

برو ای زاهد خودبین که ز چشم من و تو راز این پرده نمان است و نمان خواهد بود
و در مقام دیگر، وقتی که شاعر می‌خواهد در جستجوی حقایق، به جای علم مکتبی، بر عشق و ارادت تأکید کند می‌گوید:

طفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادت‌سی بنما تا سعادت‌سی بسیری
بعوش خواجه و از عشق بی‌نصیب مباش که بنده را نخرد کس به عیب بی‌هنری

...

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی که جام جم نکند سوذ وقت بی‌بصری
کوتاه سخن آنکه ساختار فکری موجودات هر جهانی، محدودیتهایی دارد که از آنها راه «بیرون‌شو» ندارد. البته این هم ممکن است که بالقوه توانایی فکری برتری داشته باشند، ولی بر آن آگاه نباشد. نهایتاً اینکه، هر دستگاه فیزیکی محدودیتهایی دارد و آنچه که ورای ساختار مغز موجودات آن جهان است، حقایق ناشناختنی آنهاست.

عالم، زاهد، عارف و شاعر هر یک با نگرش خود شبیحی از ناشناخته‌ها و به اصطلاح «حقایق» را تصور یا وصف می‌کنند. در یافته‌های عالم، چون باید بر بنیاد خِرد باشد، قابل انتقال به اهل معرفت است. عارف پاکنهاده در مکاشفه و دید، نقشی را به ذهن می‌آورد که بررسی آن در جهان فیزیکی برون، همیشه مقدور نیست. او در کار «شدن» است؛ یعنی در حل مشکل ذهنی خود با «حقیقت» مسأله، انباز می‌شود و «شدن» را نمی‌توان بیان کرد و «حال» به «قال» در نمی‌گنجد.

میان اهل علم و عرفان و اصحاب دین و هنرمندان، یک اقلیت پخته‌تری هم می‌توان یافت که مرزها را می‌شناسند و هر یک به زبان خود با فروتنی از ادعای دسترسی به

حقایقِ جهان و یا وصلِ معشوق، تبری می جوید. به گفتهٔ سعدی:

کسی را در این بزم ساغر دهند که داروی بیهوشی‌اش در دهند
و کمر سالکی محرم راز گشت ببندند بر وی نَرِ باز گشت

گویی اکثریت اصحاب معرفت مرزها را خوب نمی‌شناسند و «می» را از «مینا» تمییز نمی‌دهند. بحث و جدل آنها، در وادی مبتدا و خیر، مُعْجَم و مُعْرَبِ الْفَاظ و صُور پرده‌های تو در توی اصطلاحاتِ عالم نمایان است.

حدیثِ معرب و معجم، مکرر آزمودم من دو حرف می بُود خوشتر ز معجمها و معربها
به فرمودهٔ لسان‌الغیب:

حدیثِ مدّعیان و خیال همکاران همان حکایتِ زردوز و بوریا باف است
با پرزش از نارسایی کلام این بحثِ نیم‌تمام را، که آغاز و انجام مسجّلی ندارد،
خاتمه می‌بخشم:

مستحد نقشی ندارد این سرا تا مثالی وانمایم من ترا
عقل کردی، عقل را دانی کمال عشق کردی، عشق را دانی جمال

(مولوی)



پښتونستان ګاونډي علوم او مطالعات فرانسې
پرتال جامع علوم انساني